

مکتب امام صادق علیه السلام و نوع فکری آن

نویسنده: منصور الجمری*

مترجم: حسن جلالی**

چکیده

در این نوشتار، نویسنده سعی کرده است تا توانایی اندیشه اسلامی را در رویارویی با جریان‌های فکری و موانع موجود - حتی نوع مستحدثه آن - در قالب مکتب فکری برخاسته از اندیشه‌های امام جعفر صادق علیه السلام به تصویر بکشد و در این زمینه، به ذکر نمونه‌هایی از نگرش‌های امام صادق علیه السلام در عرصه‌های علمی پرداخته و بر این نکته تأکید می‌کند که حوزه «معرفت» در اسلام اصیل همساز با فرهنگ امامان علیهم السلام، با تعقل گره خورده است، تا آنجا که استدلال و استقرا، آن هم در سبک تجربی‌شان، با توجه به سفارش‌های آن امام به شاگردانش مبنی بر توجه به بُعد تجربی و کاوش علمی مستمر در مسائل گوناگون، بنای بافت فکری و معرفتی آن حضرت است. نگارنده به استناد همین ویژگی مکتب اسلام، برخورد متین و معقول امام علیه السلام نسبت به مخالفان را مورد اشاره قرار داده است و با انتقاد از آن‌ها که سعی دارند امام صادق علیه السلام را رهبر و شخصیت شیعی محض معرفی کنند و از این طریق، افکار و اندیشه‌های پربار ایشان را به مکتب «تشیع» محدود سازند، بر شمول مکتب اسلامی برخاسته از نگرش امام صادق علیه السلام نسبت به پیکره دین مبین اسلام تأکید نموده است.

طی سال‌های نه چندان دور گذشته، بحث و گفت‌وگو درباره توانایی اندیشه اسلامی در رویارویی با چالش‌های پیش‌رو و امکان‌رهایی یافتن آن از شائبه‌ها و اشکالات به اوج خود رسیده است و در این سیاق، تعدادی از اندیشمندان عرب و مسلمان سعی در فهم

* محقق و پژوهشگر بحرینی.

** دانشجوی دکترای حقوق اسلامی دانشگاه امام صادق علیه السلام.

عناصر تشکیل‌دهنده «عقلانیت عرب» و «عقلانیت اسلام» داشته‌اند که از جمله آنان، می‌توان به دکتر محمد عابد الجابری و دکتر محمد ارکون و دکتر عبدالرحمن الطویری و دیگران اشاره کرد.

در واقع، بحث از «عقل»، چیزی جز گفت‌وگو درباره توانایی انسان بر درک واقعیت اشیا و قدرت وی در تعیین چهارچوب فکری خاص برای خود در هر یک از موضوعات نیست. از جمله مفاهیم مرتبط با مفهوم «عقل» را می‌توان مفهوم عقلانیت دانست که منظور از آن توانایی انسان بر مرزبندی ساختار فکری و شیوه عمل خود در برابر رویدادهای اجتماعی و فکری زندگی خود و قضایای فراروی در حوزه علوم تطبیقی است؛ چرا که انسان غایت انسانیت خود را با تحکیم نظام عقلی مبتنی بر مجموعه‌ای از مبادی و مسلمات و اصول اولیه همساز با عقل سلیم تحقق می‌بخشد که البته این مبادی نسبت به جزئیات و دو عنصر زمان و مکان از نوعی امتیاز و تفوق برخوردارند. (ر. ک: الطویری، ۱۹۹۲)

با مراجعه به قرآن کریم، ملاحظه می‌شود که در بسیاری از آیات، صیغه‌های مشتق یا مترادف با واژه «عقل» به کار رفته‌اند؛ از جمله: ﴿كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ (بقره: ۲۴۲) و ﴿وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ (نحل: ۱۲) از این رو، مفهوم «عقل» و رابطه آن با شریعت همواره مورد بحث و کنکاش علمای اسلام بوده است و به گفت‌وگو پیرامون موضوعاتی پرداخته‌اند که پرسش‌های مهم و جالبی را سبب شده‌اند؛ همچون: آیا اساس و پایه ایمان، شرع است یا عقل؟ و این بدان دلیل است که ما می‌بینیم بسیاری از امور شرعی از طریق حجت و برهان قابل اثبات نیست و از این رو، اشکالی که در این میان مطرح می‌باشد آن است که: آیا حجت و حاکمیت، از آن شرع است یا عقل؟

رابطه بین شرع و عقل مسئله‌ای است که به حوزه معرفت مربوط می‌باشد؛ چرا که معرفت پیونددهنده انسان با جهان اطراف است و اگر معرفت نبود انسان بسان موجودات غیر ذوی‌العقول، اسیر لذات و غرایز خود می‌گشت؛ زیرا عقل بشر در سایه

معرفت، قادر به درک طبیعت اطراف خود گردیده و پرسش‌هایی دربارهٔ امور ماورای طبیعی برایش مطرح می‌شوند. بر این اساس، فلاسفه با یاری جستن از نظریهٔ «معرفت» سعی در ارائهٔ تعریفی از برخی واسطه‌ها داشته‌اند که انسان را مسلح به دانش و معرفت کرده و در کنار آن نیز به تبیین ماهیت مجراهای ارتباطی بشر با جهان اطراف پرداخته‌اند. فلاسفه، چه مسلمان و چه غیرمسلمان، بر این نکته متفق‌القول‌اند که بافت معرفتی بر دو نوع اساسی از جریان عقل‌گرایی بشر مبتنی می‌باشد: استدلال و استقرا؛ بدین‌گونه که «استدلال» انسان را قادر بر استنباط نتایج عقلی با اتکا به یک سلسله مقدمات نظری شناخته شده و مورد قبول می‌سازد، اما «استقرا» او را بر دست‌یابی به نتایج عقلی به واسطهٔ بررسی تجربی مبتنی بر حواس پنج‌گانهٔ جزئیات توانایی می‌بخشد.

قدمای فلاسفه بر این باور بودند که با وجود کمترین احتمال خطای مقدمات منتهی شده به استنباط نتیجهٔ نهایی، اعتقادی که انسان از این طریق نسبت به اشیا پیدا کرده است هیچ‌گاه نمی‌تواند به حدّ یقین مطلق و صددرصد برسد و اتفاقاً از این روست که می‌بینیم شک را به عنوان مشوّق اصلی در جهت افزایش افق معرفت بشر دانسته‌اند. در واقع، فلاسفه همواره در صدد بودند که به دانش و معرفت اصلی، که نیازمند هیچ‌گونه دلیل و استدلال نباشد و هیچ‌گونه شک و تردیدی در آن راه نیابد دست یابند تا از این طریق، به علم یقینی، که بتواند مبنای شکل‌گیری سایر علوم و معارف باشد، برسند. همین امر در فرمایش امام صادق علیه السلام تجلّی یافته است که می‌فرماید: «أَمَا إِذَا خَرَجْتَ مِنَ الْاَفْكَارِ الِیْ مَنْزِلَةِ الشَّكِّ فَاتِّیْ اَرْجُو اَنْ تَخْرُجَ اِلَیْ الْمَعْرِفَةِ»؛ هرگاه از دایرهٔ افکار خود به منزلگاه شک رسیدی، امید آن است که به دانش و معرفت دست‌یابی.

بدون شک، نفوذ افکار و اندیشه‌های تشکیک‌آمیز در بین مسلمانان، که در پی ترجمهٔ کتب یونانی هم‌زمان با امامت امام صادق علیه السلام صورت گرفت، تأثیر سرنوشت‌سازی در سوق دادن پیشگامان اندیشهٔ اسلامی به منظور روبارویی با سیل عظیم اشکالات مطرح در میدان و حوزهٔ فکر و اندیشه داشته است. اتفاقاً اوضاع سیاسی آن روز نیز امام صادق علیه السلام را یاری دادند که به تعبیر یکی از نویسندگان به نام اسد حیدر (۱۹۶۹)،

«دوران امام بین فرتوتی و اضمحلال حکومت امویان و شکل‌گیری دولت عباسیان واقع شده بود و فرصتی کافی برای اشاعه و نشر علوم و معارف و احکام شرع و تعالیم نبوی برای امام صادق علیه السلام فراهم نمود.»

امام علیه السلام مابین ولادت خود به سال ۷۰۲ تا وفات در سال ۷۶۵ م، معاصر پنج تن از خلفای اموی و دو تن از خلفای بنی عباس بود و همین اوضاع و شرایط حاکم سبب شهرت و آوازه امام علیه السلام در آن دوران گردید، به گونه‌ای که از ویژگی‌های مکتب رو به گسترش ایشان، که دارای چهار هزار شاگرد بود و همگی از علما و دانشمندان بودند، می‌توان به آزادی بیان و نقض و ابرام در سایر حوزه‌های دینی و علوم طبیعی اشاره نمود. در همان زمان که اندیشه یونان بر اتکا به علوم نظری و مسلمانات و روش استدلال تأکید داشت، امام صادق علیه السلام کاوش‌های خود را در قالب روش تجربی انجام می‌داد و قرآن را، که بر حجیت محسوسات متجلی در واقعیت موجود تأکید دارد و ما را به ردّ مسلمانات و امور شایع تشویق می‌نماید، تنها اتکای خود در این باره قرار داد. به همین دلیل است که دانشگاه امام صادق علیه السلام در مدینه منوره مملوّ از دانشمندان و اهل تخصص در تمامی زمینه‌های پیشرفته علمی آن روز بوده که شیمی و طب و جغرافیا و فلاسفه و نیز علوم دینی، همچون علم الحدیث و فقه نمونه‌هایی از آن‌ها می‌باشند.

از این رو، امام علیه السلام همواره می‌فرمود: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَ لَوْ بِخَوْضِ الْمُهْجِ وَ شَقِّ اللَّجَجِ»؛ دانش بجوئید، حتی اگر مستلزم آن گردد که در خون خود بغلتید یا امواج کوه پیکر دریاها را پشت سر بگذارید. و نیز به شاگردان خود توصیه می‌فرمود: «أَكْتُبُوا فَإِنَّكُمْ لَا تَحْفَظُونَ حَتَّى تَكْتُبُوا»؛ علم و دانش (یا به اصطلاح، آموخته‌های خود) را به رشته تحریر درآورید که تنها در این صورت قادر به حفظ آن خواهید بود. (ر.ک: سلیمان کنانی، ۱۹۹۱) این‌گونه تأکید امام علیه السلام بر بُعد تجربی و کاوش علمی مداوم و مستمر، شاگردان ایشان را به فراگیری اندیشه مکتب یونان آن هم بدون خلل وارد شدن به محورها و مرتکبات فکر و اندیشه اسلامی قادر ساخت. از این رو، امام علیه السلام موضوعاتی همچون جبر و اختیار و قضا و قدر را بدون هیچ‌گونه جمود و تحجری مورد بحث و گفت‌وگو قرار می‌داد، به گونه‌ای

که همچنان الگویی بی نظیر برای کسانی مانده است که خواهان رهایی از جمود و تحجر فکری هستند.

بدین روی، ملاحظه می شود که ایشان علیهم السلام وقتی در برابر زنادقه ملحد قرار می گرفتند با حوصله و خون سردی کامل، با آنان به بحث و گفت و گو می نشستند و آن گاه که یکی از آنان سؤال می کرد که «چگونه مردم خدایی را که ندیده اند می پرستند»، امام علیه السلام نه تنها از این گونه سؤال به خشم نمی آمد، بلکه در پاسخ چنین می فرمود: «دلها او را به نور ایمان دیده اند و خردها به آگاهی و هوش خود آنچنان او را درک کرده اند که گویی او را دیده اند و دیده ها با مشاهده نظم و ایتقان حاکم بر هستی و آیات و فرستادگان او و کتب و محکمت آن ها، او را مشاهده کرده اند، ولی دانشمندان را دیدن عظمت او بس است.» (ر.ک: الجندی، ۱۹۷۷)

به همین دلیل، امام علیه السلام می فرمود: «دانش بجوید؛ چرا که آن، حلقه اتصال شما به خداوند است.»^(۱) و آن گهی با این گفتار خود که «حسن ذات همان عدل است؛ زیرا عدل علت هر حسنی است، و قبح ذات همان ظلم است؛ زیرا ظلم علت هر قبیح و زشتی است»،^(۲) مکتب نظری عقلی را پایه گذاری نمود، و آن گاه که امام علیه السلام ظلم و جور را ریشه هر گونه بدی، و عدل را ریشه هر گونه خیر و نیکی معرفی می نماید، ژرف نگری ایشان در عرصه های فکری و سیاسی هویدا می شود.

مضافاً اینکه امام صادق علیه السلام در برابر اصل فقهی «قیاس»، موضع کاملاً مخالف از خود نشان می داد؛ چرا که آن را موجب محدودیت سبک و روشی می دانست که در عرصه فکر و اندیشه برای شاگردان خود ارائه کرده بود؛ زیرا ابوحنیفه «قیاس» را در ردیف سایر منابع قانون گذاری در اسلام قرار داده بود و به استناد قیاس حالتی به حالت دیگر (فرع به اصل)، به استنباط احکام شرعی می پرداخت.

البته ما معتقدیم که اگر قیاس، متصوص العله باشد حجت است، اما بحث ما در مورد

۱. «اطلبوا العلم فإنه السبب بینکم و بین الله».

۲. الحسن الجوهر هو العدل؛ لأنه علة كل حسن، والجور هو القبح لأنه علة كل قبح.

قیاس مستنبط‌العله است که آن را باید مشتبه‌العله نامید و به شدت آن را رد می‌کنیم. به عبارت دیگر، قیاس احکام با یکدیگر بدون توجه به علت حکم، امری مردود است؛ مثلاً، علت حرمت خمر، مست‌آور بودن آن است. به همین دلیل، هر مست‌کننده‌ای حرام است، در حالی که قیاس صوری ممکن است به تحریم هر چیزی که شبیه خمر باشد - اگرچه مست‌کننده نباشد - منجر گردد؛ همچنان که ممکن است مست‌کنندگی را به خاطر عدم شباهت با خمر مذکور در قرآن و سنت، حلال سازد. به نظر می‌رسد بهترین واکنش صورت گرفته در مخالفت با روش قیاس همان باشد که جابر بن حیان، از شاگردان امام صادق علیه السلام، که به پدر شیمی ملقب و دارنده نخستین آزمایشگاه شیمی در تاریخ بشریت است، ابراز داشته؛ چرا که قیاس شباهت کاملی با دلالت «مجانست» و «جریان عادت» دارد که جابر بن حیان این شباهت را چنین ترسیم می‌کند: «از جمله دلالت‌های مجانست، همان دلالت قیاس است؛ مثل اینکه جزئی از یک شیء را به هدف آشنایی با کل آن شیء، به کسی نشان دهند، که چنین استدلالی ظنی و غیر یقینی است؛ زیرا وجود یک جزء به عنوان نمونه نمی‌تواند همجنس خود را، که ماهیتاً مساوی آن باشد، ایجاب و اثبات کند.» و آن‌گاه که به جریان عادت اشاره می‌کند، می‌فرماید: «و همچنین است دلالت جریان عادت؛ زیرا نه می‌تواند ضرورتاً منجر به علم یقینی شود و نه می‌تواند برهانی محکم و قاطع باشد، بلکه نهایت چیزی که عاید کاوشگر و محقق می‌کند متقاعد شدن او در حد اثبات اولویت است. بنابراین، در اینجا با یک علم یقینی واجب‌الاتباع مواجه نیستیم.» با توجه به این چنین اسنادی از جانب امام صادق علیه السلام، ایشان به شاگردان خود شیوه عمل به دلیل استقرائی برای تحصیل معرفت در هر دو بعد انسانیت و نظام هستی را آموزش می‌دهد و قرآن را به عنوان منبع الهی معرفت دینی معرفی می‌نماید، که این اخیر به نوبه خود، جهت دهنده معرفت بشری است، نه اینکه جایگزین آن باشد.

از این رو، جابر بن حیان درباره امام صادق علیه السلام اظهار داشت: «به سرورم قسم! اگر تعالیم و ارشادات سرورم - صلوات الله علیه - نبود هرگز به حرفی از حروف دانش که هم‌اکنون دارم، نمی‌رسیدم.» وانگهی با الهام‌گیری از تعالیم امام صادق علیه السلام می‌گوید: «ابتدا

خود را یکباره به زحمت انداز و به تحصیل علم مشغول شو و آن را تکامل ببخش؛ چرا که در مراحل اولیه، ممکن است بدانچه دنبال آن هستی دست نیابی، بلکه در مراحل بعدی به آن نایل می شوی.» و در جای دیگر می گوید: «دانشمند واقعی کسی است که ورزیده و صاحب تجربه باشد و هر کسی ورزیده نباشد، دانشمند نیست، و شما را باد به کسب تجربه در تمام حرف؛ زیرا محقق کسی است که زبردست، ورزیده و کارآمد باشد، اما شخص بی تجربه و فاقد ورزیدگی، همیشه شکست پذیر است.» همچنین اضافه می نماید: «با جارحه دست و قوه مدرکه خود به آن رسیدم و آن قدر آن را مورد آزمون و خطا قرار دادم تا به نتیجه مطلوب رسیدم، و آن قدر آن را آزمودم تا کذب و بطلان آن ثابت شد.»

افق های روشنی که در فکر و اندیشه امام صادق علیه السلام به چشم می خوردند ادعای دکتر محمد عابد جابری را، که در کتاب بافت عقل عرب آورده است، باطل می سازند؛ او تصریح می کند: «من بر این باورم که فرهنگ عربی همچنان ایستا و فاقد پویایی است؛ در نتیجه، هیچ گاه همگام با زمان به پیش نمی رود. دلیل این مدعای ما آن است که تفکر شیعی در علم فقه و سیاست و کلام، در سایه تعالیم امام جعفر صادق علیه السلام به تکامل رسید (و پس از آن همچنان مبتنی بر این تعالیم، ثابت و بی حرکت ماند.)»

ولی ما اندیشه و مکتب امام صادق علیه السلام را صرفاً یک مکتب شیعی نمی دانیم، بلکه یک مکتب اسلامی شاملی است که توانست با زمینه های گوناگون علمی، همچون شیمی، ریاضیات، علم فلک و جغرافی همساز شود و به همین دلیل است که اندیشمندان بزرگ، پیشگامی این مکتب را در این حوزه ها، همراه با افق های گسترده مورد تصدیق قرار داده اند. حقیقت آن است که امام صادق علیه السلام یک رهبر اسلامی به تمام معنای کلمه بود که به تعامل با سایر مسلمانان اعتقاد داشت و افق های جدیدی با الهام از دستاوردهای تمدن بشری آن روز در عرصه علم و دانش گشود و سعی در پیشبرد آن در جهت تحوّل و دگرگونی مستمر و کاوشی مبتنی بر سبک تجربی استقرائی و برگرفته از وحی قرآن کریم داشت.

منابع و مأخذ

۱. اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاسلاميه، دارالکتب العربی، ۱۹۶۹؛
۲. المستشار: عبدالحلیم الجندی، الامام الصادق علیه السلام، المجلس الاعلی للشؤون الاسلامیه، ۱۹۷۷؛
۳. دکتر محمد شریف، «دعوة الى تدقیق العلاقة بين العقل و الايمان»، روزنامه الزمان، ۱۹۹۹/۱۱/۱۰؛
۴. سلیمان کنانی، «الجانب الاجتماعی والسیاسی فی شخصية الامام الصادق علیه السلام»، همايش بین المللی امام صادق علیه السلام، دمشق، ۱۹۹۱/۹/۲۶؛
۵. عبدالرحیم الطویری، العقل العربی و اعاده التشکیل، وزارت اوقاف و امور خیریه، قطر، ۱۹۹۳؛
۶. طرار حماده، «نقد الجابری للعقل العربی و سمعة الاستمولوجیا» المنهاج، ش ۱، ۱۹۹۶؛
۷. محمد عابد الجابری، تكوين العقل العربی، مركز دراسات الوحدة العربیه، ۱۹۸۸؛
۸. زهیر غزّاوی، «التيار العلمانی العربی و دراسة فكر الامام الصادق علیه السلام»، المنهاج، ش ۷، ۱۹۹۷.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی